

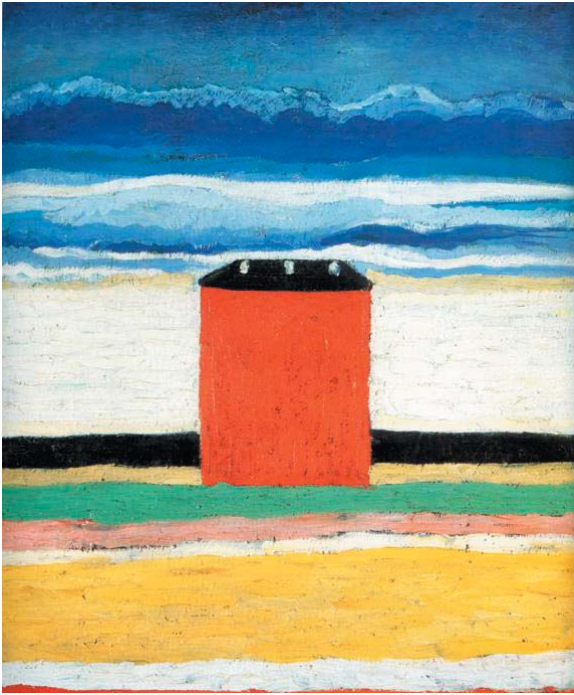
شماره ی چهارم
اردیبهشت هشتاد و نه

انجاد

Rithau

طبقه‌ی کارگر و مسئله‌ی جنبش: باید‌ها

محمود. پ



دولت، طبقه‌ی متوسط که از جریان اصلاح طلب حمایت می‌کرد توانست رسانه‌های خود را در داخل حفظ کند و رسانه‌های خارج هم کمک زیادی به خبر رسانی (و در مواردی جهت دهی) مبارزات مردم ایران داشتند. ولی وضعیت برای طبقه‌ی کارگر و خرده بورژوازی سنتی بسیار متفاوت است. آنها رسانه‌ای ندارند. فعالین کارگری در کوچکترین هسته‌های خود بسرعت شناسایی و سرکوب می‌شوند***. دشمن اصلی آنها در شرایط فعلی دولت است. دولت سعی می‌کند تا جای ممکن جلوی اتحاد کارگران را بگیرد. در برابر تهدیدهای دولت، کارگران باید دائماً از اخبار و وضعیت یکدیگر آگاه شوند. تا بتوانند اعتراضات خود را بصورت هماهنگ و در ابعاد گسترده تری نشان دهند. در این میان نقش دانشجویان و طبقه‌ی متوسط برجسته می‌شود. در یک انقلاب دموکراتیک آنها نمی‌توانند به تنهایی موفق شوند؛ بعد از فروپاشی به سادگی قدرت را از دست آنها خواهند گرفت***. طبقه‌ی کارگر هم به تنهایی نمی‌تواند قدرت درونی خود را تعیین و اعمال کند. اگرچه نمی‌توان نقشی که نیروهای انقلابی در این میان می‌توانند بازی کنند را نادیده گرفت، باید به مسئله‌ی بزرگتری توجه کرد؛ مبارزه‌ی جنبش اعتراضی یک سال اخیر نمی‌تواند به همان صورت و با همان ایدئولوژی ادامه پیدا کند.

باید توهم پیشروی قانونی از پیش روی جنبش برداشته شود. باید توهم مبارزه‌ی بدون خشونت را از سر پراند. برخلاف آن شبکه‌ای که هویت مشخصی ندارد و علیرغم وسعت اش همه در آن فقط در نقش یک رسانه‌اند، سازماندهی از پایین از آنجا که با معیارهای طبقاتی، جغرافیایی و ملیتی شکل می‌گیرد، دارای هویت مشخصی است. در نتیجه جایگاه و کاربرد خود را می‌شناسد. اگر هم هزینه‌ای دهد

بدون مقدمه چینی به سراغ اصل مطلب می‌رویم، چرا که مقدمات آنقدر گفته می‌شود که معمولاً اصل مطلب را فراموش می‌کنیم. باید در ابتدا به این سوال پاسخ داد: آیا برای تحلیلگران چپ اهمیت جنبش اعتراضی اخیر فقط در حضور یا عدم حضور طبقه‌ی کارگر خلاصه می‌شود؟ و اینکه چرا در این تحلیل‌ها هیچ‌گاه سخن از چیستی و چگونگی این طبقه نمی‌شود و همیشه طبقه‌ی کارگر، موجود و مشخص فرض می‌شود. از اساس کار واقعیاتی وجود دارد که دانستن و البته پذیرفتن آنها راهگشای فهم کارکرد نیروهای طبقاتی موجود اجتماع می‌شود. به عنوان نمونه، باید بپذیریم که اگرچه وضعیت اقتصادی موجود محرکی می‌تواند باشد برای طبقه‌ی کارگر تا خود را با قدرت بیشتر در عرصه‌ی مبارزه نشان دهد، اما ضعف سازماندهی آن هر بار باعث به هدر رفتن امکاناتش می‌شود. سوال دیگر اینکه: طبقه‌ی کارگر چقدر به سازماندهی مخفی خود اندیشیده است؟ و اصلاً سازماندهی آنها از نوع مخفی‌اش آیا ضرورتی دارد در این مرحله؟ این مرحله چه مرحله‌ای است و چگونه می‌توان فهمید اش؟ در زیر خلاصه به این سوالات پرداخته می‌شود:

تمام بخش‌های اقتصاد در وضعیتی بحرانی قرار دارند؛ نه تنها طبقه کارگر بلکه خرده بورژوازی هم مدت هاست که در تنگنا قرار گرفته است*. از طرف دیگر ریسک بالای سرمایه‌گذاری در بحران سیاسی موجود، سرمایه‌داران و به دنبال آنها سرمایه‌هایشان را فراری می‌دهد و تولید را با رکود بیشتر مواجه می‌کند. البته در این میان رانت خواران و سرمایه‌داران وابسته به نهادها‌ی شبه دولتی و هر آن کس که می‌تواند خود را به بدنه‌ی سفره‌ی دولتی برساند جیب‌هایشان پر و پُرتر می‌شود تا جایی که باد می‌کند و در دبی و اروپا سرریز می‌شود.

مسئله ساده است. علاوه بر بحران فعلی اقتصاد و با در نظر گرفتن تحریم‌های بین‌المللی، و از طرف دیگر اصرار دولت بر اجرای سیاست‌های ضد انسانی نئولیبرال*** وضعیت طبقه‌ی کارگر بد و بدتر خواهد شد. ساختار سیاسی حکومت استبدادی مشخص است. همه‌ی ما می‌دانیم که نمی‌توان به عقب نشینی قانونی مجلس و دولت در جهت بهتر شدن وضعیت کارگران امید داشت. ماشین نظامی دولت همیشه برای سرکوبی کارگران، زنان، دانشجویان و اقلیت‌های ملی آمادگی دارد. و در این کار به هیچ اخلاق انسانی‌ای هم پایبند نیست. این را در زندان‌ها، دانشگاه‌ها، خیابان و کارخانه‌ها به خوبی نشان داده است. دولت تا جایی که بتواند طبقه‌ی کارگر را پراکنده می‌کند. و جلوی سازماندهی قانونی آن را می‌گیرد. پس فقط یک راه می‌ماند؛ سازمانیابی مخفی.

اعتراضات و اعتصابات مختلف کارگران که در چند ماه اخیر شدت بیشتری یافته و شدت بیشتری خواهد یافت نشان دهنده‌ی این است که طبقه‌ی کارگر ایران در مرحله‌ی حساسی است. طبقه‌ی کارگر باید تصمیم بگیرد و شیوه‌ی مبارزه‌اش را انتخاب کند. برای تصمیم‌گیری باید بتواند فکر کند. برای فکر کردن باید انسجام خود را بازیابد. این انسجام اما چیزی طبیعی نیست. بلکه باید در عمل آموخته شود. و بوجود بیاید. در این راه، مهمترین عامل رسانه است. در اعتراضات پس از انتخابات علیرغم سرکوبی



صفرهای منطق

۲. جامی

رابطه اسلام سیاسی ولایت فقیه را با مردم هیچ کس بهتر امام جمعه مشهد "علم الهدی" توصیف نکرده است. او گفته بود در فرآیند انتخابات و تایید ریاست جمهوری، رهبری "عدد اصلی" و مردم "صفر"های جلوی آنند. از معنای قانونی این حقیقت که بگذریم مفهوم اصلی در همان معنای تحت الفظی کلمه ها مشخص می شود. یعنی مردم "صفر" اند و تنها در چارچوب خود حکومت می توانند دست به مشارکت سیاسی بزنند. با نگاه به جملات دیگری در مورد ولایت فقیه مساله روشن تر می شود. "ولی فقیه انتخاب نمی شود، بلکه کشف می شود"، "پشتیبانی از ولایت فقیه لزوم حفظ جمهوری اسلامی است" در بیان تمام این جملات پیش فرض اینهاست

۱. فاصله ای پر نشدنی بین مردم و مرجع اقتدار وجود دارد

۲. حکومت اسلامی توسط خدا تعیین گردیده و مردم در خلق آن تاثیری ندارند (مردمی که انقلاب سال ۵۷ را باعث شدند باید در حد مسلمانانی که بازوی خدا بودند تقلیل یابند، یعنی مردمی غیر واقعی و انتزاعی بدون بررسی زمینه های اجتماعی آن دوران)

۳. همیشه در تاریخ انسان هایی بوده اند که برتر از دیگرانند و "خدا" قدرت حاکمیت را به آنان اعطا کرده است. در باور رسمی حکومت اسلامی ایران زمین هیچ گاه از منجی عاری نمی شود و قاعدتا "مردم" صفرهایی هستند به انتظار منجی!

۴. از آنجا که این مفاهیم بر ایمان، تعصب، شریعت، "وحی" استوار است، بنابراین عقل بشری جز "خرابکاری" و "فساد" نتیجه ای در بر ندارد.

اما چه اتفاقی افتاده است که "جعفر شجونی" در جواب به انتقادهایی که به دولت احمدی نژاد وارد می شود، بیان می کند "در دولت امام زمان نیز عده ای دزدی می کنند!". گذشته از پیش بینی طنزآمیز این شخص و تعجب از این که امپراتوری امام زمان چه طور تبدیل به دولت شد! باید گفت این جمله نشان

در محدوده ی خودش است، اگرچه هر هزینه قطعا بر کل بدنه ی جنبش ضربه وارد می آورد، اما باعث نابودی و سرخوردگی و عقب نشینی کُل آن نمی شود.

درست است که میان خود اصولگرایان هم امروز شکاف های گسترده ای بوجود آمده. ولی این به هیچ عنوان دلیلی برای خالی کردن میدان نیست؛ اینکه بگذار خودشان همدیگر را به دست هم ناپود کنند. این درست است. اما در بهترین حالت هم هیچ فروپاشی ای دال بر نوسازی نیست. دولت باید در هر جای و منفذی احساس خطر کند. باید با قدرت به دولت نشان داده شود که خواست دموکراسی فقط خواست یک طبقه یا گروه نیست. خواستی همگانی است که در صورت لزوم با خشونت، اقلیت گنبدیده ی حافظ وضع موجود را از صحنه حذف می کند.

مسئله ی طبقه ی کارگر به هیچ رو از مسئله ی جنبش جدا نیست. طبقه ی کارگر به جنبش هویت مردمی و جهت درست مبارزه می دهد. از طرف دیگر بدون اتحاد این دو، جنبش قطعا شکست خواهد خورد.

*خرده بورژوازی در ایران بدلیل شیوه ی سنتی تولید اش، از نظر درآمدی و سطح رفاه تفاوتی با طبقه ی کارگر ندارد

**نقدی کردن سوبسیدها چیزی حدود بیست هزار میلیارد ریال به جیب دولت سرازیر می کند. این نه تنها تا اندازه ای جبران تحریم های بیشتر احتمالی را می کند، بلکه هزینه های کلان نظامی دولت جنگ طلب را تامین می کند. از طرف دیگر پروژه ی بلندمدت سپاه و بنیادهای شبه دولتی در جهت مالکیت و کنترل بر منابع عمده ی اقتصادی که تحت عنوان خصوصی سازی مطرح می شود، دست دولت و حکومت را در جهت سرکوبی کارگران آزاد می گذارد.

***دقت کنید که منصور اسانلو هنوز در زندان و در تهدید دائم است

****به این دلیل که منافع شان در گرو حفظ قدرت مردمی نیست، یا حداقل در بلند مدت اینطور نیست

مردم و دولت

مارکسیسم یک سلاح است. نمی توان ساده لوح بود و همه چیز را آنطور که هست پذیرفت. همه ی آنچه می گذرد بر ما تحمیل شده است. متخصصان سیاست همان استعمار کنندگان مردم اند. مردم یعنی ما؛ کارگران، دانشجویان، زنان، آواره گان. ما قدرت را بدست خواهیم آورد.

در دوران ما، هیچ جنبش آزادی خواهانه و استقلال طلبانه ای نمی تواند به سادگی از کنار مسئله ی دولت بگذرد. بعد از فروپاشی شوروی، امپریالیسم نو هیاهوی بسیاری به راه انداخت تا سوسیالیسم را پایان یافته تلقی کند. و همزمان با آن به سرکوب سیاسی و اقتصادی جنبش های مردمی آزادی خواه در گوشه و کنار جهان پرداخت. و در کنار آن با سرازیر کردن سرمایه های خود در حوزه ی فرهنگ و علوم انسانی به تحمیل توده ها پرداخت. اینچنین خواست تغییر جهان به تلوزیون ها محدود شد. و مردم از آزادی های جدیدشان در خرید کالاها ی جدید مشعوف بودند. مردم فقط مصرف کننده شدند. مردم چاق می شدند تا داروهای مربوط به لاغری مصرف کنند. مردم مد های روز را مصرف می کردند تا در حوزه ی عمومی مصرف شوند. اگر مصرف مواد مخدر زیاد شد ناشی از خطای والدین و مسئولیت ناپذیری نوجوانان بود. بدن زن باید در حوزه ی عمومی زیبا و لطیف دیده می شد. هالیوود اینطور می گفت. در نتیجه مصرف محصولات آرایشی زیاد شد. کارگران اگر نیروی کارشان را می فروختند در ساعات فراغت می توانستند چیز های دیگر را بخرند، از جمله کارگران جنسی دیگر را. آنها در ساعات فراغت می توانستند مالک باشند. مالک زن. مالک خانه. مالک دخترانشان. پس استعمار و مالکیت امری طبیعی بود. همه چیز روند طبیعی اش را طی می کرد. قرار نبود هیچ اتفاق خاصی بیفتد. اصلاً نیازی نبود چیزی به دست مردم تغییر پیدا کند. این کار بنگاه های مختلف و خیرخواه بود که با استخدام کارشناسان مختلف سعی در بهروزی مردم داشتند. در نتیجه باز هم به لطف تبلیغات مصرف زیاد شد. کارگران فقیر تر می شدند. و روز به روز به صف بیکاران افزوده می شد ولی از آنطرف فیلم های جذاب تری تولید می شد و مردم از شنیدن موسیقی های خاص و محصولات فرهنگی دیگر لذت می بردند. مردم می توانستند خاص باشند. کافی بود در خرید کالاها ی مختلف سلیقه ی خاص خودشان را داشته باشند. و در مورد مسائل

دهنده قبول "ناعقلانیت" توسط خودشان در نظام است. آنها متوجه شده اند که جامعه آرمانی شان که "حفظ آن اوجب واجبات بود" تنها در مخیله شان وجود داشته است. هیچ گاه افراد ولایی در دولت ولایی که امضای صلاحیت آنها را از امام زمان گرفته اند افرادی معصوم و کارآمد از آب در نمی آیند بلکه یا مفسد اقتصادی هستند و یا مدارکشان تقلبی است! این مثال ها که تعدادشان کم نیست روز به روز بر "غیر ضروری بودن" و "غیر واقعی بودن" این حکومت صحه می گذارند. و آنچه که دیگر علی رغم پنهان کاری، واقعی تر از هر مناسبتی است لزوم تغییر شرایط است. بنابراین با توجه به مولفه های بالا آنچه که رسیدن به شرایطی والاتر را تضمین می کند دقیقاً "مخالفت با اصول اصلی اقتداری است که منجر به حاکمیت دین می شود.

۱. مردم باید در بی واسطه ترین شکل در امر سیاسی دخالت کنند و حاکم بر سرنوشت خود باشند. در نظر ما صریح ترین شکل آن تشکیل شوراهای کارگری و نهادهای مدنی است. دولت مسئول ترویج هیچ ایدئولوژی ای نیست و از منافع هیچ گروهی دفاع نمی کند. دولت تنها نقش حافظ عقلانیت و نظم در نهادهای اقتصادی و امنیتی را بر عهده دارد و به شکل کاملاً "دموکراتیک انتخاب می شود .

۲. قدرت منشائی تاریخی دارد و با تغییر شرایط رو به افول خواهد گذاشت به همین دلیل حاکمیت مشروعیتش را نه از توده بی شکل مردم بلکه از خدا دریافت میکند (جعل می کند) با باور به قدرت مردم و از کار انداختن شاه رگ های اقتصادی دولت، حاکمیت مانند بیر کاغذی له خواهد شد.

۳. حاکمان بزرگ تاریخ تنها مفت خورانی بوده اند که مزدورانی برایشان کتاب تاریخ نوشته اند! فاتحان و قربانیان جنگ ها سربازان بوده اند و گردانندگان چرخ اقتصاد کارگران و تکنسین ها هستند. مردم در جمهوری اسلامی در حکم صفر ها هستند اما نه به دلیل اینکه خداوند علاقه وافری به ولی فقیه داشته است، بلکه چون به قدرت بی نهایت خود آگاه نیستند.

۴. تاریخ اندیشه ما بر احساس و مذهب و ملی گرایی کثرو استوار بوده است. بی دلیل نیست که تجربه عمیقی از مردم سالاری در تاریخ ایران وجود نداشته. عقل بشری نه بر مبنای تعصب و مفاهیم ازلی - ابدی که بر مبنای تفکر انتقادی، موشکافی و دوری از تعصب و خرافه رو به سوی جامعه ای عادلانه و آزاد قدم بر می دارد.

از کالاها را مصرف می کنند، و ۸۰ درصد دیگر باقی مانده را! امروز شکاف درآمدی بین فقیر و ثروتمند بیش از هر زمانی است. و این ها همه به لطف سیاست های سرمایه داری نتولیرال است. و هدفی جز انتقال ثروت هرچه بیشتر از کشورهای جهان سوم به کشورهای صنعتی ندارد.

اما بحران اقتصادی جهان سرمایه داری را تکان داد. و به همه ی ما نشان داد تا باور کنیم که این وضعیت طبیعی نیست و امکان تغییر واقعی است. اگرچه قوه ی تصور ما را عقیم کرده باشند. اینجاست که مسئله ی دخالت مردم به میان می آید. حکومت مردم در برابر حکومت نخبه ها و نمایندگان قلابی. باید واقعیت را بپذیریم؛ دولت در شیوه ی تولید سرمایه داری، دولتی با درهای بسته است. دولتی که مردم را به آن راهی نیست. این را در جنگ عراق و افغانستان دیدیم. دیدیم که علیرغم مخالف عمده ی مردم آمریکا با جنگ، این دولت ها بودند که آتش جنگ را برافروختند. چرا که نخبه های دولتی اینطور صلاح دیدند. (بعید نیست این صلاح خیرخواهانه بر سر ما هم نازل شود!) دولت در دموکراسی واقعی دولتی است که نمایندگان واقعی مردم در آن حضور داشته باشند. و نمایندگان واقعی مردم همان نمایندگان طبقات اجتماعی اند.

دوباره همه ی نگاه ها به کارگران است. کارگران ترکیه، کارگران عراق و کارگران یونان نشان دادند که انسجام طبقه ی کارگر هنوز ممکن است. برای کشور ما این مسئله کمی متفاوت است. ما حکومت مذهب و سرمایه داری را با هم تجربه کرده ایم و تجربه می کنیم. برای رسیدن به دموکراسی نه تنها طبقه ی کارگر بلکه خرده بورژوازی و طبقه ی متوسط نیز باید وارد میدان مبارزه شوند. همان طور که شدند. اما حضور طبقه ی کارگر در این راه اهمیتی ویژه دارد. مبارزه ی طبقه ی کارگر مبارزه علیه مالکیت خصوصی ابزار تولید است. طبقه ی کارگر زمانی که وارد میدان شود، دست از مبارزه نخواهد کشید چرا که به جز نیروی کار خود هیچ چیزی برای از دست دادن ندارد. تنها با اتحاد طبقاتی نبرد در برابر استبداد و سرمایه داری ممکن خواهد بود.

مهم با استفاده از محصولات فکری و فرهنگی طور خاصی فکر کنند. و به توصیه های کارشناسان مختلف عمل کنند تا بتوانند در زندگی فردی و اجتماعی فرد موفق باشند. در واقع کارشناسان مذهبی و فرهنگی به این نتیجه رسیده بودند که فرد باید نخست خودش را تغییر دهد تا اجتماع بهتر شود. اینچنین مجرمان به علت اشتباهات فردی شان مجازات شدند. دیوانگان تحت درمان قرار گرفتند. و جوانان به دلیل افت تحصیلی سرزنش شدند. زنان و شوهران باید به کشف و خلق عشق و عاطفه در زندگی شخصی شان می پرداختند. البته کارشناسان روانشناس هم در این میان کمک بزرگی به آنها کردند. اما وضعیت مردم و بخصوص کارگران و مهاجران و زنان بدتر می شد. البته آنها حق داشتند نسبت به این وضعیت اعتراض کنند. اما اعتراض آنها بایست به اندازه ی گلیم شان می بود. اندازه ی گلیم شان را هم قانون گزاران در کتاب های قانون تعیین کرده بودند؛ عدم خشونت! حقوقی که کارشناسان برای خیر جامعه نوشته بودند. بیشتر مردم جامعه برای بدست آوردن حداقل معیشت خود باید بیشتر ساعات روز خود را کار می کردند تا شب کمی در برابر تلوزیون استراحت کنند. برای بسیاری این شیوه ی زندگی یکنواخت و برای عده ای دیگر غیر قابل تحمل شد. آنها به پوچی گراییدند چرا که همه چیز را طبیعی می دانستند. برای این هم اما چاره ای وجود داشت. کارشناسان برای آنها کتاب های عرفانی می نوشتند و در آنها سیرو سلوک شخصی را توصیه می کردند. همه چیز این دنیا طبیعی بود. راه چاره بریدن از این دنیا بود. در نتیجه مصرف محصولات عرفانی زیاد شد. کالای فرهنگ و عرفان و مذهب تمام ریشه های تخیل آدمی را کور و محصور کرد. تصور دنیایی دیگر، تصور دنیایی بهتر محال می نمود.

اکنون بیست سال از پایان سوسیالیسم گذشته است. و جهان شاهد فقر، بیکاری، بردگی و غارت منابع و ثروت های بیش از نود درصد مردم کره ی خاکی توسط شرکت های فراملیتی و دولت های امپریالیستی بوده است. اکنون بیش از یک میلیارد و چهارصد میلیون نفر زیر خط فقر به سر می برند*. بر اساس آمارهای رسمی کمتر از سیزده درصد از جمعیت جهان بیش از بیست و پنج درصد دارایی ها ی جهان را در اختیار دارند. بیست درصد از ثروتمندترین مردم بیش از ۷۶.۶ درصد

* اگرچه از ۱۹۸۱ به این طرف نرخ فقر کاهش ۲۵ درصدی داشته ولی پانزده درصد آن تاثیر رشد اقتصادی چین بوده است که در نتیجه ی آن بیش از ۶۰۰ میلیون نفر از زیر خط فقر بیرون آمده اند